

## تأثیر ارزش‌ها بر علوم انسانی

مجتبی مصباح\*

### چکیده

عموماً ارزش‌ها بیانگر امور شایسته و بایسته تلقی می‌شوند، نه امور موجود و محقق. اما آنچه از علم انتظار می‌رود بیان حقایق و واقعیت‌های موجود است. بر این اساس، در حوزه علوم انسانی نیز ممکن است چنین به نظر برسد که باید تنها از پدیده‌های انسانی و روابط واقعی موجود میان آنها با مبادی و نتایج‌شان سخن گفت. در این صورت، چگونه میان ارزش‌ها با علوم انسانی ممکن است نسبتی ایجابی برقرار شود؟ این نوشتار، در پی آن است که نشان دهد برخی از علوم انسانی، مانند اخلاق، اساساً ماهیتی ارزشی دارند و سایر علوم انسانی نیز در تعیین غایت و اهداف، و تحدید اصول کاربردی، از ارزش‌ها متأثرند و ارزش‌های مورد قبول عالمان علوم انسانی، به طور آگاهانه یا ناآگاهانه در این علوم تأثیر می‌گذارند. و بدین جهت، چنانچه به عنوان محقق علوم انسانی، نگرش ارزشی متفاوتی داشته باشیم، باید به علوم انسانی متفاوتی نیز ملتزم باشیم. کلید واژه‌ها: ارزش، علوم انسانی

## مقدمه

درباره دخالت و تأثیر ارزش در علوم به طور کلی، و در علوم انسانی، به طور خاص، مباحث متنوعی مطرح شده است: برخی از این مباحث جنبه معرفت‌شناختی دارد، برخی مربوط به رعایت قواعد اخلاقی در حوزه تعلیم و تعلم و تحقیق و پژوهش است و در اخلاق کاربردی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. برخی نیز مربوط به این است که مسائل خود این علوم تا چه اندازه ممکن است تحت تأثیر مبانی ارزشی مورد قبول عالمان این علوم قرار گیرند. در صورتی که مبانی ارزشی در استنتاج نتایج علمی بتوانند دخیل باشند، آیا این دخالت و تأثیر مطلوب است و باید وجود داشته باشد، یا نامطلوب است و باید از آن پرهیز کرد، یا صرف نظر از مطلوب یا نامطلوب بودن، امری اجتناب‌ناپذیر است و باید به پیامدهای آن توجه داشت.

در این مقال، پس از تعریف واژگان کلیدی، با اشاره به دیدگاه‌های موجود درباره تأثیر ارزش در علوم انسانی، انواع تأثیر قابل فرض برای این تأثیر را دسته‌بندی کرده، با تعیین محل بحث، دیدگاه خود را در این باره بیان خواهیم کرد. در پایان، به بیان نمونه‌هایی از تأثیر ارزش در علوم انسانی خواهیم پرداخت.

## مفهوم‌شناسی

ابتدا لازم است مقصود خود را از «ارزش» و «علوم انسانی» مشخص کنیم تا در بحث از تأثیر یا عدم تأثیر ارزش در علوم انسانی، موضوع بحث روشن شود.

## ارزش

واژه «ارزش» در علوم مختلف همچون، اقتصاد، اخلاق، حقوق، سیاست، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، منطق، معرفت‌شناسی، هنر و زیبایی‌شناسی به کار می‌رود. از آنجا که این کاربردهای متنوع به علوم و دانش‌های مختلف مربوط است، برخی محققان در رشته‌های مربوط، به مناسبت کاربردهایی که این واژه در آن دانش خاص دارد، به تحلیل «ارزش» پرداخته‌اند. به طور مثال، آدام اسمیت، اقتصاددان مشهور قرن هیجدهم، موضوع ارزش را در مقام یکی از مباحث نظریه اقتصادی خود مورد بررسی قرار داد.<sup>۱</sup> پس از وی، فیلسوفانی، از قبیل لوتز،<sup>۲</sup> ریچل<sup>۳</sup> و نیچه<sup>۴</sup> این مفهوم را در معنایی بسیار وسیع‌تر مورد توجه قرار داده، آن را در درجه اول اهمیت در تفکر خود قرار دادند.<sup>۵</sup> در قرن نوزدهم، با

توجه به طرح گسترده این مسائل در علوم مختلف، این تصور پدید آمد که گویا همه این کاربردها به خانواده‌ای واحد تعلق دارند و با این واژه، به جای آنکه از آنچه بوده، هست یا خواهد بود گزارش دهند، درباره آنچه باید باشد یا نباید باشد، سخن می‌گویند. بدین ترتیب، رشته‌ای خاص به نام «ارزش‌شناسی» شکل گرفت. این رشته، که شاخه‌ای از فلسفه عملی است، به تبیین و بررسی حقیقت ارزش به‌طور کلی، انواع ارزش، تحلیل ارزش‌ها، معانی، ویژگی‌ها، سرچشمه‌ها، ملاک‌ها و معیارهای اندازه‌گیری، و جایگاه معرفتی آنها می‌پردازد.<sup>۸</sup> یکی از محققان غربی، با مطالعه حدود چهار هزار اثر منتشر شده در موضوع ارزش، حدود یک‌صد و چهل تعریف در سخنان عالمان علوم مختلف برای «ارزش» یافته است.<sup>۹</sup>

علی‌رغم کاربردهای متنوع این واژه، شاید بتوان وجه مشترک جامعی در موارد کاربرد یافت و آن را به عنوان هسته اصلی معنایی این واژه معرفی کرد. به نظر می‌رسد، در همه کاربردها نوعی مطلوبیت ملاک ارزش‌مند دانستن چیزی است. در نتیجه، می‌توان ارزش را معادل مطلوبیت دانست. البته امر واحد ممکن است از دو جهت مختلف مطلوب و نامطلوب باشد، چنانکه ممکن است درجه مطلوبیت آن از جهات گوناگون متفاوت باشد، یا یک مفهوم ارزشی، در دو دانش متفاوت به دو لحاظ مختلف به کار رود. برای مثال، چه بسا نوعی فعالیت اقتصادی سودآور، از جهت اقتصادی مطلوب و ارزش‌مند باشد، و با این حال، مستلزم زیر پا گذاشتن برخی قواعد اخلاقی بوده، از جهت اخلاقی نامطلوب و ضدارزش تلقی شود. همچنین ممکن است ارزش هنری یک باستانی، بسیار بیشتر از ارزش اقتصادی آن باشد. نیز ارزش صدق به لحاظ منطقی به گزاره‌ای قابل اطلاق است که با واقعیت مطابق باشد، در حالی که صدق اخلاقی وصف سخنی است که با اعتقاد گوینده آن سخن مطابق باشد.

بدین ترتیب، هنگامی که از تأثیر ارزش‌ها در علوم انسانی سخن می‌گوییم، باید تعیین کنیم که مقصود ما کدام ارزش‌ها است. البته می‌توان درباره تأثیر همه انواع ارزش در این علوم سخن گفت. اما به نظر می‌رسد، آنچه بیشتر شایسته توجه و مورد نیاز است، ارزش‌هایی است که بی‌واسطه بر افعال اختیاری ما اطلاق می‌شوند، نه ارزش‌هایی همچون صدق و کذب منطقی که وصف گزاره‌ها قرار می‌گیرند، یا ارزش‌های معرفت‌شناختی، مانند یقین، ظن و شک، که باورهای ما بدانها متصف می‌شوند. البته حوزه افعال اختیاری بسیار

وسیع است و بدین جهت، ارزش‌های اخلاقی، حقوقی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، همگی در این حوزه قرار می‌گیرند. اما می‌توان ارزش‌های اخلاقی را عام‌ترین ارزش‌ها در حوزه امور اختیاری دانست؛ چرا که سایر ارزش‌ها در این حوزه با اهداف خاص و محدود سنجیده می‌شوند. اما ارزش‌های اخلاقی با توجه به عام‌ترین هدفی که در زندگی برمی‌گزینیم، انتخاب می‌گردند. از این رو، همه فعالیت‌های حقوقی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، نهایتاً به لحاظ اخلاقی قابل ارزیابی هستند.

بنابراین، در این مقاله، مقصود ما از «ارزش»، ارزش اخلاقی به معنای وسیع آن است که همه رفتارهای اختیاری از جهت عام‌ترین هدف مطلوب در زندگی را در بر می‌گیرد.

### علوم انسانی

درباره «علوم انسانی» یا آنچه گاه معادل این علوم تلقی می‌شود - مانند علوم فرهنگی،<sup>۱۱</sup> علوم رفتاری،<sup>۱۲</sup> علوم روحی،<sup>۱۳</sup> علم توصیف افکار،<sup>۱۴</sup> علوم دستوری و هنجاری،<sup>۱۵</sup> علوم اجتماعی<sup>۱۶</sup> و علم عقلی<sup>۱۷</sup> - تعاریف گوناگونی ارائه شده است. برخی آن را شاخه‌ای از دانش می‌دانند که موضوع آن انسان و فرهنگ است. برخی آنها را مجموعه‌ای از علوم دانسته‌اند که موضوع تحقیق آنها فعالیت‌های مختلف بشر است؛ فعالیت‌هایی که شامل روابط افراد بشر با یکدیگر، روابط افراد با اشیا و نیز آثار و نهادها و مناسبات ناشی از این روابط می‌شود.<sup>۱۸</sup> بعضی دیگر در تعریف خود، علاوه بر موضوع این علوم به دیدگاه خود درباره روش تحقیق در این علوم نیز اشاره کرده، آنها را دانش‌هایی دانسته‌اند که با روش‌های تحلیلی یا نقادانه به ارزش‌ها یا «تجلیات انسانی»<sup>۱۹</sup> می‌پردازند. مقصود از تجلیات انسانی، گفتارها، رفتارها و سایر مظاهری است که از انسان بروز می‌یابند. علاوه بر تعاریف گوناگون، تلقی صاحب‌نظران درباره اینکه چه علوم را باید در زمره علوم انسانی محسوب کرد نیز متفاوت است و در طول تاریخ نیز، برداشت یکسانی از این علوم وجود نداشته است. برای پرهیز از تطویل بحث، در اینجا تنها مقصود خود را از علوم انسانی بیان می‌کنیم. بررسی تفصیلی تعاریف و مقایسه مصطلحات رایج در این باره و مصادیق این علوم را به جای دیگر وامی‌گذاریم. در این مقاله، مقصود ما از «علوم انسانی»، علمی هستند که به مطالعه و بررسی مظاهر فردی یا اجتماعی انسان، از آن جهت که انسان است می‌پردازند و هدف از تکوین آنها یافتن راه وصول به غایت مطلوب در زندگی است.

توضیح آنکه گرچه همه دانش‌ها و علوم گوناگون با هدف و انگیزه عمومی کسب و گسترش آگاهی انسان از امور مختلف پدید می‌آیند، عموماً این شناخت مقدمه‌ای است در خدمت اهدافی دیگر که مقصود نهایی انسان دست‌یابی به آنها است. برای مثال، کسب قدرت، افتخار، رفاه، خدمت به دیگران و رضایت خداوند، از اهداف و انگیزه‌هایی هستند که ورای هدف و انگیزه کسب دانش، بسیاری از دانشمندان و محققان را به تحقیق و تولید علم سوق می‌دهند. در واقع، مطلوبیت شناخت و آگاهی معمولاً وابسته به مطلوبیت اموری است مانند آنچه گفتیم. به هر حال، آنچه نهایتاً هدف و انگیزه فرد از فعالیت‌های مختلف و از جمله، تحقیق، پژوهش و تولید علم است، غایت مطلوب اوست. این غایت مطلوب می‌تواند در گزینش رشته‌ها و شاخه‌هایی خاص از علوم و موضوعاتی خاص برای تحقیق، و در نتیجه، در نحوه بسط و گسترش علوم گوناگون مؤثر باشد. این تأثیر، گاه تنها در همین حد است که کدام علوم یا چه بخش‌هایی از آنها تکوین یابند. اما برخی از علوم تکوین یافته به گونه‌ای هستند که می‌توان از آنها برای دست‌یابی به اهداف غایی گوناگون بهره برد. برای مثال، علوم طبیعی می‌توانند برای همه غایات پیش‌گفته مفید باشند، اما خود این علوم نشان نمی‌دهند که چگونه می‌توان از این علوم برای دست‌یابی به آن غایات استفاده کرد. در واقع، این علوم نسبت به غایات مزبور خنثی هستند و مقتضی یکی از آنها نیستند. و بدین جهت، با همه آنها سازگارند.

اما برخی علوم، اساساً در پی شناخت راه‌های عملی وصول به غایات پیش‌گفته هستند و به معنای خاص، علوم ارزشی و عملی نامیده می‌شوند. در اینجا است که با تعدد غایات، علوم عملی مزبور متعدد می‌شوند. اخلاق هنجاری از جمله این علوم است که حاوی گزاره‌هایی برای نشان دادن راه‌های مناسب وصول به غایت مورد نظر و توصیه‌هایی عملی در این باره است.

دسته سوم، علوم هستند که از جهتی به دسته اول شبیه‌اند و از جهتی به دسته دوم. و در واقع، واسطه‌ای میان این دو دسته از علوم محسوب می‌شوند. در این علوم، محققان به دنبال مطالعه و بررسی روابط و آثار انسانی انسان‌ها هستند. اما هدف از این مطالعات، یافتن راه درست زندگی و توصیه آن به انسان در حوزه‌های مختلف است. به عبارت دیگر، مقصود از تکوین این علوم، شناخت واقعیت‌هایی درباره انسان است که بتوان با کمک آنها به غایت مطلوب رسید. این علوم هم حاوی گزاره‌هایی درباره توصیف پدیده‌هایی درباره

انسان هستند و هم مشتمل بر گزاره‌هایی تجویزی برای نشان دادن نحوه استفاده از این واقعیت‌ها برای تحقق غایت مطلوب. مقصود ما از «علوم انسانی» در این نوشتار، دو دسته اخیر از علوم است.

ممکن است کسی مدعی شود که علوم دسته سوم، تنها واجد گزاره‌هایی از نوع توصیفی هستند و هرچند این علوم با هدف و انگیزه دست‌یابی به غایتی خاص تکوین‌یابند و مقتضی گزاره‌هایی تجویزی و توصیه‌ای نیز باشند، اما گزاره‌های تجویزی مزبور جزء علوم یاد شده نیستند و از این جهت، این علوم مانند علوم دسته نخست‌اند، که صرفاً بیانگر واقعیت‌هایی هستند و می‌توان از آنها برای دست‌یابی به غایات مختلف استفاده کرد. اما حقیقت آن است که هرچند بکشیم گزاره‌های تجویزی را از این علوم جدا کنیم، باید توجه کنیم که گزاره‌های توصیفی در این علوم رابطه پدیده‌های انسانی را با هدفی بیان می‌کنند و با این پیش‌فرض، مورد تحقیق قرار می‌گیرند که دست‌یابی به آن هدف، ارزش‌مند است. بنابراین، تفاوت این علوم با دسته نخست، آن است که در این علوم، داوری‌های ارزشی فرد محقق درباره اهداف مطلوب انسانی، به خود این علوم جهت می‌دهد، و از این جهت، با علوم طبیعی متفاوت است. برای مثال، فیزیکدان، در مطالعات فیزیکی خود، نیازمند ارزش‌گذاری برای روابط پدیده‌های فیزیکی نیست. به همین جهت، رابطه نیرو، جرم و شتاب جسم را بدون ارزش‌گذاری بررسی می‌کند. اما عالم اقتصاد، با این پیش‌فرض، که کسب ثروت و توسعه آن مطلوب و ارزش‌مند است، به تحقیق درباره نحوه دست‌یابی به این هدف می‌پردازد و عوامل، موانع و روش‌های آن را مطالعه و بررسی می‌کند. چنانچه این هدف، مطلوب و ارزش‌مند نبود، اساساً تولید علم اقتصاد دلیل و توجیهی نداشت.

بدین ترتیب، هرچند فیزیک و شیمی نیز به نوعی به انسان مربوط هستند، اما به اهدافی که برای انسان مطلوب و ارزش‌مند تلقی می‌شوند اختصاص ندارند. به عبارت دیگر، به انسان از آن جهت که انسان است مربوط نمی‌شوند. اما دانش‌هایی مانند فیزیولوژی و پزشکی با شاخه‌های گوناگون آنها را، که ارتباط نزدیک‌تری با انسان دارند، از آن جهت که به بررسی پدیده‌های انسانی می‌پردازند، ممکن است جزو علوم انسانی محسوب کنیم، اما با توجه به اینکه ویژگی‌های طبیعی انسان نیز همچون اجسام و اشیای مادی، قابل مطالعه و

بررسی است، و از این جهت، علوم مزبور به علوم طبیعی نزدیک‌اند و ویژگی‌های انسانی انسان مربوط به بعد روحی اوست، عموماً آنها را از دایره علوم انسانی خارج می‌دانند. همچنین عموماً «ادبیات و هنر» را از آن جهت که بیان‌کننده فرهنگ انسانی هستند و «تاریخ» را از آن جهت که نمایان‌گر حوادث گذشته در زندگی انسان است، در زمره «علوم انسانی» می‌شمارند. ممکن است تصور شود که این علوم تنها توصیفی هستند. اما باید توجه داشت که ادبیات و هنر واجد محتوایی ارزشی هستند و سبک و محتوای خود را ترویج می‌کنند و از این جهت، متضمن تجویز و توصیه‌اند. همچنین علم تاریخ، مقدمه‌ای برای تحلیل تاریخ و ارزیابی حوادث تاریخی است و مقصود از آن، یافتن قدرت پیش‌بینی حوادث برای عبرت آموزی و پیش‌گیری از حوادث ناگوار و الگوبرداری از شخصیت‌های تاریخی مثبت و ارزش‌مند است. بنابراین، علوم مزبور نیز واجد یا مقتضی گزاره‌هایی تجویزی هستند و نسبت به غایات مطلوب عالمان آنها خنثی نیستند. چنانکه اخلاق توصیفی نیز مقدمه‌ای برای داوری، الگوبرداری و تربیت اخلاقی است و هرچند بتوان آن را علمی جداگانه و فاقد گزاره‌های تجویزی محسوب کرد، اما مقتضی تجویز و توصیه است و کسی که به این توصیف می‌پردازد، افزون بر شناخت نوعی واقعیت، هدفی تربیتی را دنبال می‌کند. بدین ترتیب، می‌توان گفت علوم انسانی در برابر علوم طبیعی قرار می‌گیرند و شامل دانش‌هایی همچون اخلاق، حقوق، سیاست، فلسفه، اقتصاد، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مدیریت، علوم تربیتی، تاریخ، ادبیات و هنر می‌شوند.

#### **اشاره به مهم‌ترین دیدگاه‌ها درباره رابطه ارزش‌ها و علوم انسانی**

امیل دورکیم (۱۸۵۸ - ۱۹۱۷ م.) جامعه‌شناس معروف بر آن بود که جامعه‌شناسی به عنوان یک علم، نباید خود را به قضاوت‌های ارزشی آلوده کند. ماکس وبر (۱۸۶۴ - ۱۹۲۰ م) نیز بر تفکیک بی قید و شرط واقعیت‌های تجربی از ارزیابی این واقعیت‌ها تأکید داشت.<sup>۲۱</sup> در واقع، کسانی مانند دورکیم و وبر، با پذیرفتن امکان تأثیر و دخالت ارزش‌ها در حوزه علوم انسانی، و امکان جلوگیری از این تأثیر، و با نامطلوب دانستن آن، بر لزوم جلوگیری از دخالت ارزش‌دآوری‌ها در حوزه این علوم تأکید می‌ورزیدند.

در مقابل، برخی تفکیک میان ارزش‌ها و واقعیات را از جهت تأثیر گذاری دسته اول بر دسته دوم، ناممکن می‌دانند. ایشان برای اثبات مدعای خود اشاره می‌کنند که عالمان علوم انسانی، کار خود را بر پایه پذیرش ارزش‌مند بودن اموری همچون دانش و صداقت بنا

نهاده‌اند. همچنین قضاوت درباره درست یا نادرست بودن روش یا نتیجه تحقیق، خود قضاوتی ارزشی است که گریزی از آن نیست. ارزش‌های پذیرفته شده آنها، همچنین در انتخاب موضوع تحقیق، در بکارگیری روش علمی برای تحقیق در بسیاری از موضوعات مربوط به روابط انسانی و در کافی یا ناکافی دانستن شواهدی که بر فرضیه‌های علمی خود می‌یابند مؤثر است. چنانکه داوری‌های ارزشی آنها در تفسیر و تبیین یافته‌های علمی و نیز در انتشار نتایج تحقیقات‌شان تأثیر می‌گذارد. همچنین دانشمندان این علوم، هنگامی که سرمایه‌گذاری مؤسسه‌ای را در تحقیقات خود می‌پذیرند، ارزش‌های حاکم بر آن مؤسسه و اولویت‌های آن را می‌پذیرند. بدین ترتیب، از دیدگاه این افراد، ارزش‌ها در کار عالمان علوم انسانی به طور طبیعی تأثیر می‌گذارد و صرف نظر از آنکه این امر را مطلوب یا نامطلوب بدانیم، باید توجه داشتیم که این تأثیر امری واقعی و اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین، توصیه به اجتناب و پرهیز از آن، امری بی‌فایده است.

مدافعان امکان و لزوم تفکیک علوم انسانی از ارزش‌ها، با تأکید بر انفکاک قلمرو واقعیت‌ها از ارزش‌ها و عدم ارتباط منطقی این دو حوزه، در برابر این گونه ایرادها پاسخ می‌دهند که این ارزش‌ها پیشا علمی و خارج از حوزه خود علم هستند. منظور از عاری از ارزش بودن علوم انسانی، این گونه تأثیرات نیست. ایشان می‌پذیرند که برخی از دانشمندان با تخطی از قواعد اخلاقی، در تولید و نشر علوم دچار انحراف شده یا دیگران را به انحراف کشانده‌اند، اما معتقدند کسی که استانداردهای اخلاق حرفه‌ای را رعایت کند، نباید در تولید، استنتاج و انتشار دستاوردهای علمی از روش علم عدول کرده، قضاوت‌های ارزشی خود را در آنها دخالت دهد. بدین ترتیب، عاری از ارزش بودن علوم انسانی، امری تجویزی است، نه توصیفی. بدین ترتیب، ایشان می‌پذیرند که در مواردی، ارزش‌ها در علوم انسانی تأثیر گذارده‌اند. اما چنان نیست که نتوان مانع این تأثیر شد و از آنجا که کار علم، کشف حقایق است، نه ارزش‌گذاری آنها، این تأثیر نامطلوب است و باید از دخالت ارزش‌دواری‌ها در کار علمی جلوگیری کرد.

### رابطه ارزش و واقع

پیش از آنکه درباره تأثیر ارزش‌ها بر علوم انسانی قضاوتی داشته باشیم، مناسب است به رابطه ارزش‌ها با واقعیت‌ها اشاره کنیم. برخی چنین می‌پندارند که حوزه ارزش‌ها و



واقعیت‌ها، دو حوزه کاملاً جداگانه‌اند و هیچ ارتباط منطقی میان این دو حوزه وجود ندارد. از دیدگاه ایشان، البته ممکن است کسانی به اشتباه این دو حوزه را با یکدیگر مخلوط کنند و از یکی به دیگری پل بزنند. و برای مثال، از گزاره‌ها و علوم ناظر به توصیف واقعیت‌ها، گزاره‌ها و علمی را که ناظر به بیان ارزش‌ها و هنجارهاست و متضمن خوب و بد، و باید و نباید است نتیجه بگیرند. اما از آنجا که این ارتباط منطقی ناممکن است، این کار به لحاظ منطقی مغالطه است و باید از آن پرهیز کرد. اکنون اگر بپذیریم که علوم انسانی علمی توصیفی و بیان‌گر واقعیت‌هایی درباره انسان هستند، از دیدگاه مزبور درباره عدم ارتباط منطقی میان ارزش و واقع، چنین نتیجه گرفته می‌شود که گرچه امکان تأثیر و دخالت ارزش‌ها در علوم انسانی وجود دارد، این امر نوعی مغالطه است که باید برای دستیابی به نتایج علمی درست و معتبر از آن پرهیز کرد.

در لازم به یادآوری است که صرف نظر از آنکه علوم انسانی را علمی صرفاً توصیفی بدانیم، یا آنها را علمی دستوری و هنجاری به حساب آوریم - چنانکه در برخی تعاریف برای علوم انسانی به هنجاری بودن آنها تصریح شده و برخی اساساً به جای علوم انسانی، از تعبیر علوم هنجاری استفاده می‌کنند - به نظر ما، همه ارزش‌ها بی‌ارتباط با واقعیت‌ها نیستند، بلکه بسیاری از ارزش‌ها نوعی از واقعیت‌ها هستند و با واقعیت‌های دیگر نیز منطقی ارتباط دارند. برای مثال، ارزش‌های اخلاقی، از رابطه واقعی میان افعال اختیاری انسان با آرمان اخلاقی انسان انتزاع شده، آن را توصیف و حکایت می‌کنند و بر اساس آنکه این آرمان، مبتنی بر واقعیت‌های مربوط به جهان و انسان به درستی انتخاب شده و افعال مزبور در دستیابی به آن آرمان تأثیر مثبت دارند یا خیر، قابل ارزیابی عینی هستند. از این رو، گزاره‌های اخلاقی از برخی گزاره‌های واقع‌نما به طور منطقی استنتاج می‌شوند و نیز از آنها می‌توان در استنتاج برخی گزاره‌های واقع‌نمای دیگر استفاده کرد.

### **انواع تأثیر قابل فرض برای ارزش‌ها در علوم انسانی**

با توجه به آنچه در دیدگاه‌های مربوط به تأثیر ارزش‌ها در علوم انسانی بیان شد، به نظر می‌رسد برای تأثیر و دخالت ارزش‌ها در کار دانشمندان علوم انسانی می‌توان انحاء گوناگونی را فرض کرد. بر شماری انواع این تأثیرها، می‌تواند برای اظهار نظر در نزاع پیش گفته مفید باشد. در اینجا مهم‌ترین موارد قابل فرض برای تأثیر و دخالت ارزش‌ها در حوزه

علوم انسانی را برشماریم. در این مرحله، درباره پذیرش یا عدم پذیرش تأثیرهای یاد شده اظهار نظر نمی‌کنیم. داوری در این باره را به مرحله بعد وامی‌گذاریم. گرچه شمارش انواع تأثیر ارزش‌ها در علوم انسانی، مبتنی بر استقرا است و نمی‌توان آنها را عقلاً در موارد زیر منحصر دانست، اما می‌توان مهم‌ترین موارد تأثیر مزبور را در پنج دسته زیر خلاصه کرد:

۱. تأثیر ارزش‌ها در اصل تولید یا انتشار علم یا بخشی از آن؛

۲. تأثیر ارزش‌ها در فرایند فهم علم؛

۳. تأثیر ارزش‌ها در داوری درباره علم؛

۴. تأثیر ارزش‌ها در انتخاب اهداف و غایات علم؛

۵. تأثیر ارزش‌ها در استنتاج اصول توصیه‌گر؛

برای تأثیر نوع نخست می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

۱-۱. ارزش‌مند دانستن دانش و معرفت، موجب تولید علم می‌گردد. پذیرفتن همین ارزش است که عالمان علوم مختلف، از جمله دانشمندان علوم انسانی را بر آن می‌دارد تا با فائق آمدن بر دشواری‌ها و موانع، به تولید علم بپردازند، درباره آن بحث کنند، مقاله و کتاب بنگارند و از انتقادات به منظور تکمیل و پیشرفت علم استقبال کنند.

۱-۲. درجه ارزشی که دانشمندان برای معرفت‌های مختلف می‌پذیرد، می‌تواند در کنار انگیزه‌های دیگر، او را به سوی ترجیح دادن و اولویت قائل شدن برای تحقیق در موضوعی خاص و تولید علم در آن موضوع سوق دهد.

۱-۳. ارزش‌مند دانستن صداقت و پایبندی به نتایج حاصل از تحقیق، می‌تواند محققان را به پذیرفتن نتایج تحقیق و تسلیم شدن در برابر حقیقت وادار کند و به آنها این توان را ببخشد که در برابر انگیزه‌های مزاحم و پیشنهادهای وسوسه‌انگیز به زانو در نیایند و حقیقت را حتی به بهای آبروی خود نفروشند. چنانکه ترجیح دادن برخی ارزش‌های دیگر، مانند مصالح اجتماعی و جلوگیری از سوء استفاده زر سالاران و زورمندان از نتایج علم، ممکن است دانشمندان را از انتشار نتایج تحقیق خود منصرف سازد یا او را به انکار حقیقت وادار کند.

۱-۴. ارزش‌های مورد قبول فرد ممکن است وی را وادار کنند که از انجام دادن برخی تحقیقات چشم‌پوشد؛ زیرا بررسی روابط انسانی ممکن است از دید وی همواره به لحاظ اخلاقی پسندیده نباشد. شاید محقق بدان جهت که تحقیق در برخی امور را از مصادیق

اموری ناشایست همچون عیب‌جویی، تفتیش عقاید یا کشف اسرار دیگران بدانند، از انجام دادن تحقیقات در آن حوزه منصرف شود.

برای تأثیر نوع دوم، می‌توان نمونه‌های زیر را برشمرد:

۲-۱. تمایلات و دل‌بستگی‌های دانشمند به ارزش‌های مورد قبول وی و نیز نفرت و انزجار او از آنچه وی ضدارزش تلقی می‌کند، می‌تواند در فهم و استنباط علمی او مؤثر باشد. شاید محقق علوم انسانی علی‌رغم آنکه روش علمی مؤید آن است که استفاده بانوان از حجاب به سلامت روانی جامعه کمک می‌کند، بدان جهت که از پیش، دیدگاهی منفی نسبت به حجاب اتخاذ کرده است، نخواهد آن را بپذیرد و آگاهانه یا ناخودآگاه وجود چنین رابطه‌ای را انکار کند. ارزش‌های مورد قبول دانشمند، همچنین می‌تواند در کافی یا ناکافی دانستن شواهد برای تأیید یا تضعیف یک فرضیه تأثیر بگذارند؛ زیرا درجه احتمالی که دانشمند برای صدق فرضیه خود می‌دهد ممکن است تحت تأثیر عوامل روانی، مانند خواسته‌ها و تمایلات او قرار گیرد و ارزش‌های مورد قبول فرد، به نوبه خود در شکل‌گیری این عوامل روانی تأثیر دارند. شاید لنین<sup>۲</sup> (۱۸۷۰ - ۱۹۲۴ م) بدان جهت که جامعه بی‌طبقه را جامعه‌ای مطلوب و آرمانی می‌پنداشت، شواهد تاریخی موجود را برای تحقق قریب الوقوع آن کافی می‌دانست؛ چیزی که برای مخالفان وی حتی واجد کم‌ترین درجه اعتبار برای تأیید این نظریه نبود.

۲-۲. هرمنوتیک فلسفی،<sup>۳</sup> مقتضی آن است که پیش‌ساختارهای ذهنی، پیش‌دانسته‌ها و پیش‌داوری‌های صاحب معرفت در معرفت او تأثیری قهری داشته باشند. به عبارت دیگر، از این منظر، پیش‌داوری یا پیش‌دانسته نه تنها مانع فهم نیست، بلکه برای حصول فهم ضروری است و افق ذهنی مفسر نقشی بنیادین در حصول فهم دارد. بدین ترتیب، هرچند دانشمند بخواهد فارغ از داوری‌های ارزشی و صرفاً بر اساس قواعد منطقی و روش‌شناسی علم پیش برود، نمی‌تواند خود را از تأثیر پیش‌داوری‌های خود مصون بدارد و فهم او به طور طبیعی مقهور ارزش‌های مورد قبول او خواهد بود. بنابراین، این تأثیر تنها مربوط به برداشت محقق از متون و فهم عبارات نیست، بلکه در فرایند فهم به طور کلی سریان دارد و تفسیر و تحلیل دانشمند از پدیده‌های عینی و تجربی را نیز شامل می‌شود.

برای تأثیر نوع سوم می‌توان به نمونه‌های زیر اشاره کرد:

۳-۱. ممکن است محقق استفاده از برخی روش‌های علمی را به لحاظ اخلاقی ناپسند بداند. این امر صرف نظر از آنکه خود او یا دیگری از این روش استفاده کند، نوعی داوری اخلاقی درباره روش‌های به کار گرفته شده در تحقیقات علمی است.

۳-۲. امکان است محقق درباره نتایج حاصل از علم داوری اخلاقی خاصی داشته باشد. این داوری ممکن است درباره نتایجی باشد که خود بدانها دست یافته یا دیگر دانشمندان آنها را با بررسی‌های علمی یافته‌اند و البته پس از پذیرش واقعی بودن آن نتایج است. موارد زیر نیز تأثیر نوع چهارم را نشان می‌دهند:

۴-۱. ارزش‌ها به معنای مورد نظر در این بحث، جهت دهنده به مجموع امور اختیاری، و به تبع، تعیین کننده غایت مورد نظر از علوم، از جمله، علوم انسانی هستند؛ زیرا، تحقیق، پژوهش و تولید علم از جمله رفتارهای اختیاری انسان هستند که برای نیل به هدفی در زندگی برگزیده می‌شوند. برای مثال، اینکه غایت علم اقتصاد توسعه ثروت باشد، یا رفاه جامعه، یا فراهم کردن زمینه بهتر برای عبادت خدا و تقرب به او، وابسته به این است که آرمان اخلاقی عالم و محقق اقتصاد چیست.

۴-۲. اهداف کلی، متوسط و قریب علوم تابع غایت مورد نظر از آن علم هستند. اگر غایت اقتصاد، توسعه ثروت باشد، هدف یک بنگاه اقتصادی، یا هدف اقتصادی در برنامه‌های کوتاه مدت و بلندمدت کشور نیز به هیچ ارزش دیگری مقید نخواهد بود. اگر غایت اموری همچون رفاه همگانی یا زمینه‌سازی برای عبادت و تقرب به خداوند باشد، این قید در همه اهداف کلی، متوسط و قریب نیز باید لحاظ گردد.

در مثال زیر نمونه‌ای از تأثیر نوع پنجم نشان داده شده است:

۴-۱. در علومی که توصیه‌های عملی دارند، اصول عملی بر اساس ارزش‌های غایی تعیین می‌شوند. در هر اصل، محدوده ارزش عمل بر اساس اهداف غایی، کلی، متوسط یا قریب تعیین می‌شود. برای مثال، چنانچه غایت اقتصاد توسعه ثروت باشد، اصل حاکم بر اقتصاد، توسعه ثروت است، هرچند به بهای پایمال کردن حقوق دیگران تمام شود، یا خداوند به نحوه تحصیل آن ثروت راضی نباشد. اما چنانچه غایت اقتصاد رفاه جامعه باشد، اصل حاکم در تمام اقتصاد، اولویت دادن به تأمین رفاه جامعه است و چنانکه گفتیم با این نگاه، هدف کلی اقتصاد توسعه ثروت برای تأمین رفاه جامعه است و همه اهداف متوسط و

قریب نیز به این قید مقید هستند. در نتیجه، اصولی در این اقتصاد معتبرند که با اولویت داشتن تأمین رفاه جامعه بر دیگر اهداف اقتصادی سازگار باشد. به همین ترتیب، با غایت دانستن تقرب به خداوند، اصل حاکم بر اقتصاد، قرب به خداوند و رضایت الاهی خواهد بود و همه اصول دیگر در اقتصاد در صورتی معتبرند که با این اصل حاکم سازگار باشند.

### ارزیابی انواع تأثیر ارزش‌ها در علوم انسانی

درباره نوع اول تأثیرهای یاد شده، باید گفت که این تأثیر گذاری هم امکان پذیر است و هم به طور عادی این تأثیر صورت می‌گیرد. اما در بسیاری از ارزش‌ها، مانند ارزش معرفت و صداقت، اولاً به طور معمول، ارزشی عام و مورد قبول همگان است و در نتیجه، موجب اختلاف نمی‌شود، و ثانیاً، به علوم انسانی اختصاص ندارد. در این مورد، سخن کسانی که این تأثیر را پیشا علمی و از موضوع بحث خارج دانسته‌اند به همین معنا قابل قبول است. اما برخی ارزش‌ها ممکن است مانع انجام برخی تحقیقات یا انتشار آنها باشند. این ارزش‌ها ممکن است عمومی و همگانی نباشند و از این جهت، میان عالمان علوم درباره آنها اختلاف نظر وجود داشته باشد. هرچند اینک در صدد داوری درباره این گونه ارزش‌ها نیستیم، اما به نظر می‌رسد چنین تأثیری موجب اختلاف در علوم انسانی تولید شده نمی‌گردد، بلکه موجب می‌شود که برخی محققان و عالمان علوم انسانی در موضوعاتی خاص به تحقیق نپردازند، یا برخی نتایج تحقیق خود را منتشر نکنند. البته عموماً هیچ محقق و عالمی در هیچ رشته‌ای عملاً به بررسی همه موضوعات یا انتشار آنها نمی‌پردازد. این امر موجب تعدد علوم تولید شده نمی‌گردد.

تأثیر نوع دوم، تأثیری معرفتی است و حوزه بحث و بررسی آن، دانش معرفت‌شناسی می‌باشد. مقصود از «بررسی تأثیر تمایلات»، پیش دانسته‌ها، پیش فرض‌ها و پیش داوری‌ها در فرایند فهم، و نیز بررسی دلایل دیدگاه هرمنوتیک فلسفی و نقد و بررسی آنها نیست. در اینجا تنها اشاره می‌کنیم که از دیدگاه معرفت‌شناسانه مورد قبول ما، گرچه امکان تأثیر امور مذکور در فرایند فهم وجود دارد و چه بسا در مواردی نیز این تأثیر منجر به تفاوت فهم‌ها شود، اما این تأثیر ضروری و اجتناب ناپذیر نیست، بلکه با توجه به اینکه می‌تواند مانع فهم واقعیت‌ها به عنوان هدف از کسب معرفت باشد، تأثیری نامطلوب است و باید از آن اجتناب کرد؛ و دیدگاه هرمنوتیک فلسفی نیز به نسبت عام معرفت می‌انجامد و قابل قبول

نیست. بدین ترتیب، در این نوع تأثیر نیز سخن کسانی که از لزوم عاری بودن علوم انسانی از داوری‌های ارزشی دفاع می‌کنند، قابل قبول است.

تأثیر نوع سوم، تأثیری ممکن است. بدین معنا که ممکن است محقق درباره اجزای مختلف علم، و از جمله درباره روش‌ها و نتایج تحقیقات علمی، داوری‌های ارزشی نیز داشته باشد. چنانکه گفتیم، در این نوع تأثیر، مقصود دخالت کردن داوری‌های ارزشی در تغییر روش‌ها و نتایج نیست، بلکه مقصود آن است که محقق صرف نظر از آنکه اجزای مختلف علم، مانند روش‌ها یا نتایج را به لحاظ علمی می‌پذیرد، به دلایل اخلاقی خاص، آنها را ناپسند می‌شمارد. روشن است که با این فرض، این داوری‌ها، فارغ از آنکه درست یا نادرست باشند، تأثیری در تکوین علم ندارند و اختلاف در این داوری‌ها نیز موجب اختلاف در علوم انسانی حاصل نخواهد بود. تنها می‌توان گفت چنین داوری‌هایی، داوری‌هایی درباره علم هستند و بدین جهت، نباید آنها را بخشی از خود علم حاصل محسوب کرد. بدین معنا، سخن کسانی که معتقدند علوم انسانی نباید از ارزش‌ها گران‌بار باشند، قابل قبول است.

اما درباره تأثیر نوع چهارم باید گفت: همه علوم و از جمله علوم انسانی، حاصل تلاش انسان‌ها هستند و نوعی فعالیت اختیاری محسوب می‌شوند. بدین جهت، دارای غایتی خاص هستند. هرچند خود محقق و صاحب معرفت بدان التفات و توجه آگاهانه نداشته باشد و غایت مورد نظر وی، همان گونه که به سایر فعالیت‌های او جهت می‌دهد، به علوم تولیدی وی نیز می‌تواند جهت ببخشد. کسی که هدف غایی او در زندگی لذت است، از تولید علوم انسانی نیز نهایتاً همین هدف را مطلوب می‌داند. سایر اهداف، مانند شناخت واقعیت‌ها، برای وی تنها وسیله‌ای برای دست‌یابی به لذت‌های بیشتر محسوب می‌شوند. همچنین کسی که نهایتاً در صدد کسب رضایت خداوند است، با تولید علوم انسانی و گسترش و انتشار آن، نیز نهایتاً این هدف را شایسته پی‌گیری می‌داند.

البته تأثیر مزبور امکان‌پذیر است؛ بدین معنا که ممکن است محقق با توجه به غایت ارزشمندی که برای زندگی قائل است، به تولید علوم انسانی جهت ببخشد. چنانکه ممکن است بدون لحاظ آن غایت، به این کار بپردازد. اما صرف این تأثیر، توجیه‌کننده اختلاف در علوم تولید شده نیست؛ زیرا ممکن است غایت مطلوب تولیدکنندگان برخی علوم در

اهداف کلی، متوسط و قریب آن علوم تأثیری نداشته باشد. برای مثال، گرچه هدف غایی فیزیکدانان از پرداختن به علم فیزیک می‌تواند متفاوت باشد، این امر به خودی خود و صرف نظر از تأثیرات دیگری که برشمردیم، در دیگر اهداف علم فیزیک تأثیری ندارد. اما مدعای ما این است که هدف غایی در همه اهداف علوم انسانی تأثیرگذار است. برای اثبات این مدعا، ابتدا علوم انسانی را به دو دسته تقسیم می‌کنیم. دسته اول، علومى مانند علم اخلاق هستند که به معنای خاصی که از ارزش در نظر گرفتیم، ماهیتی ارزشی دارند. و دسته دوم، علومى را شامل می‌شوند که چنین ماهیتی ندارند، مانند علوم تربیتی، اقتصاد، مدیریت، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی.

درستی مدعای مزبور درباره دسته نخست، روشن است؛ زیرا، تمامی اهداف در علوم ارزشی متأثر از هدف غایی هستند. بنابراین، نیازی نیست ثابت شود که ارزش‌دوری‌های اخلاقی عالمان اخلاق، در علم اخلاقی که تولید می‌کنند مؤثر است و با تفاوت اهداف غایی مورد نظر آنها، علوم اخلاق تولید شده متفاوت خواهند بود.

درباره دسته دوم از علوم انسانی، باید خاطر نشان کرد که با توجه به تعریف، این علوم نیز ناظر به حوزه‌هایی از اعمال اختیاری انسان هستند و روابط طبیعی میان اجزای بدن انسان یا ارتباط طبیعی انسان با موجودات دیگر را بیان نمی‌کنند. به همین لحاظ، از علوم طبیعی مانند فیزیولوژی و پزشکی متمایز می‌شوند. بدین ترتیب، هدف غایی مورد نظر محقق و صاحب معرفت، در ترسیم هدف کلی، و نیز اهداف متوسط و قریب اجزای این علوم مؤثر است، بدین معنا که مقتضای پذیرش هر غایت مطلوب، موجب آن می‌شود که دست‌یابی به اهدافی خاص را در هر یک از این علوم ارزش‌مند و مطلوب بدانیم. برای مثال، از آثار التزام به غایت شمردن ثروت، این است که هدف عام اقتصاد را توسعه ثروت بدون هیچ گونه قید و شرطی بدانیم. و غایت دانستن رفاه عمومی جامعه، مستلزم آن است که هدف اقتصاد را به رفاه عمومی مقید کنیم. چنانکه غایت دانستن قرب به خداوند، مستلزم آن است که هدف اقتصاد را به زمینه‌سازی برای تقرب به خداوند مقید کنیم. در واقع، مقید شدن هدف عام این علوم، بر خلاف علوم طبیعی، به ماهیت عملی این علوم باز می‌گردد؛ زیرا در این علوم، هدف عام تنها شناخت نوعی واقعیت نیست، بلکه در هر یک هدف عام، شناخت بخشی از واقعیت‌های انسانی برای وصول به غایتی خاص از راه عمل

اختیاری است. روشن است که با تأثیر ارزش‌ها در هدف عام علوم انسانی، اهداف متوسط و قریب نیز از ارزش‌ها تأثیر می‌پذیرند. به عبارت دیگر، در اقتصادی که بر آرمان دانستن ثروت بنا نهاده شود، هدف از هر فعالیت اقتصادی خرد و کلان، صرفاً کسب ثروت است. در مقابل، در اقتصاد مبتنی بر آرمان دانستن رفاه عمومی، هدف از همه فعالیت‌های اقتصادی آن است که ثروتی برای توسعه رفاه عمومی حاصل آید و در اقتصادی، که غایت آن قرب الاهی است، هدف غایی از همه فعالیت‌های اقتصادی تقرب جستن به خداوند متعال است.

با توجه به آنچه گذشت، تأثیر نوع چهارم، نه تنها امکان‌پذیر است، بلکه باید گفت ارزش‌های غایی مورد قبول محقق، آگاهانه یا ناآگاهانه، در تعیین اهداف او در علوم انسانی تأثیر می‌گذارند. البته ممکن است محقق در عین ارزش‌مند دانستن غایتی خاص، در علوم انسانی، اهداف را به غایاتی دیگر مقید کند. اما این امر، بیانگر عدم باور عمیق وی به ارزش‌های مزبور و نوعی ناسازگاری در باور و اندیشه محقق است، به طوری که ناآگاهانه ارزش‌های مغایر را نیز پذیرفته است. برای مثال، ممکن است محقق در عین قبول ارزش‌های اسلامی و غایت دانستن تقرب به خداوند، علوم انسانی غربی را که بر پایه ارزش‌مند دانستن غایی اموری همچون لذت و رفاه مادی شخصی یا جمعی مبتنی است، معتبر بداند. بدین ترتیب، توجه به تأثیر ارزش‌های مورد قبول در اتخاذ اهداف علوم انسانی، ایجاب می‌کند که با اتخاذ هدف غایی درست، علوم انسانی موجود بر اساس آن ارزیابی شوند، و در بسیاری موارد، چاره‌ای جز بازسازی این علوم بر پایه ارزش‌های معتبر و درست نیست. از آنجا که اسلام درباره غایت زندگی انسان دیدگاهی مشخص دارد، یکی از جهات تفاوت علوم انسانی اسلامی، با علوم انسانی غیراسلامی، از جهت تأثیر ارزش‌های اسلامی در تعیین اهداف غایی، کلی، متوسط و قریب برای علوم انسانی اسلامی است.

آنچه درباره تأثیر نوع چهارم گفتیم، به تبع موجب تأثیر نوع پنجم در علوم انسانی نیز می‌شود؛ زیرا اصول توصیه‌گر، مربوط به عمل هستند و بار ارزشی دارند. بدین ترتیب، بسته به آنکه غایت و آرمان نهایی و اهداف عام، متوسط و قریب در هریک از علوم انسانی چه باشند، اصول توصیه‌گر در این علوم نیز متفاوت خواهند بود. این اصل، که برای توسعه



اقتصادی یا تعلیم و تربیت یا اداره سازمان و مانند آن، باید از چه عوامل و روش‌هایی استفاده کرد، مقید به ارزش‌های عام‌تری درباره شیوه‌های عمل انسانی هستند که به لحاظ اخلاقی ارزش‌گذاری می‌شوند.

چنانکه در مبحث رابطه ارزش و واقع اشاره شد، از دیدگاه مورد قبول ما، ارزش‌های اخلاقی با واقعیت‌های عینی ارتباط منطقی دارند. در واقع، ارزش‌های اخلاقی خود بخشی از امور واقع‌اند و گزاره‌های اخلاقی بیانگر رابطه ضرورت بالقیاس میان صفات و رفتارهای اختیاری انسان با غایت مطلوب در زندگی هستند. تعیین این غایت، خود مبتنی بر کمال واقعی انسان است. بدین ترتیب، ارزش‌های اخلاقی با تعیین غایت مطلوب انسان و راه‌کارهای تحقق آن، جهت کلی علوم انسانی را تعیین می‌کنند. علاوه بر این، در استنتاج اهداف هریک از علوم انسانی و اصول توصیه‌گر در این علوم تأثیر می‌گذارند.

با توجه به آنچه گذشت، و با توجه به اینکه هدف غایی و ارزش ذاتی از دیدگاه اسلام، تقرب به خداوند متعال است، برای اسلامی سازی علوم انسانی از جهت تأثیری که می‌بایست ارزش‌های اسلامی بر این علوم بگذارند، باید پس از تعیین اهداف مشترک علوم انسانی اسلامی و اصول حاکم بر مجموع این علوم، اهداف عام، متوسط و قریب هریک از این علوم و نیز اصول توصیه‌گر در این علوم، بر پایه هدف غایی و با توجه به اهداف و اصول مشترک این علوم، تدوین شوند.

در پایان خاطر نشان می‌شود که ما در این مقاله، تنها تأثیر ارزش‌ها بر علوم انسانی را بررسی کردیم. بررسی تأثیر علوم انسانی بر ارزش‌ها نیازمند مجال دیگری است. لازم به یادآوری است که ارزش‌های اخلاقی، خود مبتنی بر مبانی گوناگونی مانند مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی هستند. از آنجا که علومی که این مبانی در آنها مورد بحث قرار می‌گیرند از علوم انسانی هستند، باید گفت ارزش‌ها، علاوه بر تأثیری که در علوم انسانی دارند، از این علوم انسانی نیز تأثیر می‌پذیرند.

### نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه گفته شد، نتیجه می‌گیریم:

۱. ارزش‌ها می‌توانند در تولید یا انتشار علوم انسانی یا بخش‌هایی از آنها، تأثیر داشته باشند. اما تأثیر این ارزش‌ها - چه همگانی و عمومی باشند و چه مورد اختلاف - نه به علوم انسانی اختصاص دارد، نه موجب تعدد و تغایر علوم مزبور می‌شود.

۲. ارزش‌ها گرچه ممکن است در فرایند فهم تأثیر داشته و در مواردی، موجب تفاوت فهم‌ها شوند، اما این تأثیر، نه اختصاص به علوم انسانی دارد، و نه اجتناب‌ناپذیر است. و با توجه به آنکه می‌تواند مانع فهم واقعیت‌ها به عنوان هدف از کسب معرفت باشد، تأثیری نامطلوب است و باید از آن اجتناب کرد.

۳. تأثیر ارزش‌ها در داوری درباره روش‌ها یا نتایج علوم انسانی، با اینکه امکان‌پذیر است، تأثیری درباره علم است، و علاوه بر آنکه به علوم انسانی اختصاص ندارد، تأثیری در تکوین علم شمرده نمی‌شود و اختلاف در این داوری‌ها نیز موجب اختلاف در علوم حاصل نخواهد بود.

۴. ارزش‌ها که تابع هدف غایی هستند، در علوم انسانی ارزشی، مانند اخلاق، تأثیری روشن دارند و در تعیین اهداف سایر علوم انسانی و اصول توصیه‌گر این علوم نیز تأثیر می‌گذارند، چنانکه اهداف و اصول مشترک علوم انسانی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهند. از این جهت، باید توجه داشت که علوم انسانی با مبانی ارزشی درست سازگار باشند و در بسیاری از موارد، چاره‌ای جز بازسازی علوم انسانی بر پایه ارزش‌های قابل قبول نیست.

۵. از آنجا که هدف غایی و ارزش ذاتی از دیدگاه اسلام، تقرب به خداوند متعال است، یکی از کارهایی که برای اسلامی سازی علوم انسانی باید صورت گیرد، این است که پس از تعیین اهداف مشترک علوم انسانی اسلامی و اصول حاکم بر مجموع این علوم، اهداف عام، متوسط و قریب هریک از این علوم و نیز اصول توصیه‌گر در این علوم، بر پایه هدف غایی و با توجه به اهداف و اصول مشترک این علوم، تدوین شوند.

پی‌نوشت‌ها

∧Adam Smith (1723-90)

۲. ر.ک: شارل ژید، و شارل ریست، *تاریخ عقاید اقتصادی*، ترجمه کریم سنجابی، ج ۱، ص ۱۱۴-۱۲۳؛ لویی بُدِن، *تاریخ عقاید اقتصادی*، ترجمه هوشنگ نهاوندی، ص ۸۶ - ۸۹.

∧Rudolph Hermann Lotze (1817-81)

∧Albrecht Ritschl

∧Friedrich Nietzsche (1844-1900)

∧William K. Frankena, "Value and Valuation" in *The Encyclopedia of Philosophy*, ed. Paul Edwards, V. ۸, p. ۲۲۹.

∧Axiology

∧See: Barry Smith & Alan Thomas, "Axiology" in *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, ed. Edward Craig, V. 1, p. 608.

۹. ر.ک. ژان وِن دِث و الینور اسکار بروگ، «چیستی ارزش»، ترجمه علی اصغر افتخاری، *قیاسات*، ش ۱۳، ص ۱۱۴.

∧Human Sciences / Humanities

∧Cultural Sciences

∧Behavioral Sciences

∧Geisteswissenschaften

∧Science Idiographique

∧Normative Sciences

∧Social Sciences

∧Science noologique

۱۸. ر.ک. ژولین فروند، *نظریه‌های مربوط به علوم انسانی*، ترجمه علی محمد کاردان، ص ۳.

∧Human Expressens

∧ See: Emile Durkheim, *The Rules of Sociological Method*, ed. Steven Lukes, trans. W.D. Halls, New York: The Free Press, 1982, p. 72 - 74.

∧ Max Weber, *The Methodology of the Social Sciences*, ed. and trans. E.A. Shils and H.A. Finch, New York: The Free Press, 1949, p. 1 - 47.

∧Vladimir Ilyich Lenin

∧Philosophical Hermeneutics

۲۴. مقصود از هدف کلی یک علم، هدفی است که از آن علم به طور کلی - نه از بخشی از علم - منظور است. البته این هدف، هدف بی‌واسطه خود علم است و می‌تواند با هدف غایی که همه علوم و سایر رفتارهای اختیاری در آن مشترک‌اند متفاوت باشد. هدف قریب، هدف یک گزاره، قاعده یا قانون خاص در علم است؛ مانند هدف از

---

وضع مجازاتی خاص برای جرمی خاص، که ممکن است جلوگیری از وقوع مجدد آن جرم باشد. اهداف متوسط، اهدافی میان هدف قریب و هدف کلی در یک علم هستند؛ مانند هدف از وضع قوانین کیفری، که ممکن است کاهش وقوع جرم در جامعه باشد.

۲۵. مقصود از علم اخلاق، اخلاق هنجاری است.

## منابع

- بُدَن، لویی، *تاریخ عقاید اقتصادی*، ترجمه هوشنگ نهاوندی، چ پنجم، تهران، مروارید، ۱۳۵۶.
- ژید، شارل، و شارل ریست، *تاریخ عقاید اقتصادی*، ترجمه کریم سنجایی، چ سوم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.
- فروند، ژولین، *نظریه‌های مربوط به علوم انسانی*، ترجمه علی‌محمد کاردان، چ سوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۵.
- وَن دث، ژان، و الینور اسکار بروگ، «چیستی ارزش»، ترجمه اصغر افتخاری، *قیاسات*، ش ۱۳، ص ۱۱۰ - ۱۲۵.
- Durkheim, Emile, *The Rules of Sociological Method*, ed. Steven Lukes, trans. W.D. Halls, New York: The Free Press, 1982.
- Weber, Max, *The Methodology of the Social Sciences*, ed. and trans. E.A. Shils and H.A. Finch, New York: The Free Press, 1949.
- Frankena, William K., "Value and Valuation" in *The Encyclopedia of Philosophy*, ed. Paul Edwards, V. ۸, p. ۲۲۹ - ۲۳۲.
- Smith, Barry, & Alan Thomas, "Axiology" in *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, ed. Edward Craig, V. 1, p. 608 - 612